اشکال: ناسازگاری شرایط تقیه القاءخلاف با روایات عدد

من که این عبارت را خواندم گفتم ایشان می‌فرمایند: **«و الامر هاهنا کذلک»**. در ذهن من طلبه که خیلی عجیب است. عرض کردم عالم دست به قلمی که یک عمر کار کرده‌اند، اما به ذهنم آمد ای جناب صاحب حدائق عزیز همین عبارت را یک بار نزد آقازاده خود بخوانید. دو-سه بار رفت‌وبرگشت کنید، ببینید صدر و ذیل آن چطور با هم جور می‌شود! شما می‌گویید فرموده‌اند که ما اختلاف می‌اندازیم؛ تقیه ی اختلاف انداز. چرا گفتند؟ برای اینکه علیه ما اهل البیت چیزی درست نشود؛ «لصدقکم الناس علینا». خب قبلش چه گفتید؟ از ائمه مشهور بود که ماه بیست و نه روز می‌شود. خب اگر مشهور باشد و همه شیعه بدانند که ماه را بیست و نه روزه می‌دانید، «لصدقکم الناس علینا»! بر علیه ما اهل البیت حرف می‌زنند! خب چه حرفی می‌زنند؟! همه شیعه می‌گویند ماه بیست و نه روز است، خب آن‌ها هم که می‌گویند. شما که این روایت را می‌آورید مصداق مانحن فیه است و «الامر هاهنا کذلک»؟! بلکه درست برعکسش است. یعنی آن چه که از اهل البیت علیهم‌السلام مشهور شده، خوب بوده که مردم آن را علی اهل البیت تصدیق کنند! خودشان موافق بوده‌اند، اهل البیت هم فرموده‌اند. اگر به این اجتماع کنند که ماه می‌تواند بیست و نه روزه باشد، کجا اینطور است که شما شناخته می‌شوید؟! همان حرفی را می‌زنید که همه مسلمانان می‌زنند. خب وقتی یک حرفی می‌زنید که همه مسلمانان می‌زنند، شناخته می‌شوید به یک امر خاص؟! «لصدقکم علینا»؟! خب این چه تطبیقی است؟!

شاگرد: اختلاف که می‌شود ... .

استاد: بله، بدتر می‌شود. درست برعکس اینجا می‌شود. آن شش روایت را هم بعداً عرض می‌کنم. اینکه نشد شما بگویید هر کجا اختلاف می‌اندازید، برای بقاء شیعه است. اینجا برعکس است. در این فضا خود شما قبول دارید که مرام اهل البیت همان بیست و نه روز است. می‌گویید مرام اهل البیت و حکم خدا نزد اهل البیت همان بیست و نه روز است. ولی می‌خواستند اختلاف بیاندازند که مردم علیه اهل البیت یک قولی را تصدیق کنند! یعنی درست صد و هشتاد درجه مقابل فرمایش ایشان، در صغرای ما علیه کبرای ایشان موجود است.

شاگرد۲: دو احتمال می‌رسد که شاید صفر نباشد. یکی اینکه در بعضی از احیان آن‌ها حساس می‌شدند تا بدانند قول اهل البیت چیست. برای اینکه کاملاً جریان اجتماعی را خلاف آن بکنند.ظاهرا شواهدی برآن داریم و اینها ملعنت های این جوری داشتند. بعضی ازمحامل الرشد فی خلافهم هم ظاهراً برای همین مسأله باشد. احتمال دیگر این است که در دوره‌هایی فقه، جریان اجتماعی را نمی گردانند و فضای دیگری بوده. ای حکام به سمتی متمایل بودند ای یک چیزی رواج داشته، لذا این احتمال که چنین چیزی سبب تقیه شود، هست. به نظر می‌رسد که این دو احتمال

صفر نیست.

استاد: احتمال اول این شد که آن‌ها حساس می‌شدند. من می‌خواهم عرض کنم آن احتمال اول در مانحن فیه صفر است. چرا؟ به‌خاطر این‌که این مسأله که ماه بیست و نه روز می‌شود، از اول خود عامه هم این‌طور معنا می‌کردند، امر اجتماعی محل ابتلائی است که نمی‌توان گفت صرف این‌که اهل الیبت هم همراه هستند و می‌گویند ماه بیست و نه روز می‌شود، آن‌ها بگویند حال چون اهل الیبت هم می‌گویند ماه بیست و نه روز می‌شود، ما خلاف آن را می‌گوییم. به‌خاطر این‌که در مانحن فیه امر حسی است. امر حسی را نمی‌توان تغییر داد. یعنی اگر می‌خواستند با اهل الیبت مخالفت کنند، شب بیست و نهم که می‌شد با چشم‌شان داشتند ماه را می‌دیدند، می‌گفتیم ما که می‌خواستیم با اهل الیبت مخالفت کنیم، می‌گوییم ماه را ندیدیم. چشممان را ببندیم. این می‌شود؟!

شاگرد: از این بدتر هم کرده‌اند. کما این‌که اوقات صلات را تغییر داده‌اند.

استاد: اوقات صلات به نقل بند است. نه دیدن با چشم. در اوقات صلات می‌گویند دو سبع شاخص بخوان، نصف بخوان، مثل بخوان، این به سمع بستگی دارد. اما این‌که مردم شب بیست و نهم ماه را می‌بینند، بگویند اهل الیبت می‌گویند وقتی دیدی ماه شروع می‌شود، اما ما بگوییم با این‌که دیدی ماه شروع نشده!

شاگرد: ای برخی اوقات ابری می شده و مشکلاتی به وجود می آمده، بگوییم برای این‌که این‌طور شده ما سی روز می‌گوییم ای به شکل دیگری عمل می‌کنیم.

شاگرد۲: در عامه ما یک قول این چنینی نداریم.

شاگرد: بحث قول نیست. بحث این است که مترصد بودند... .

استاد: ما می‌خواهیم بگوییم احتمال ترصد آن‌ها در اینجا صفر است.

شاگرد۳: فرض ایشان این است که ماه شرعی داشته باشیم.

استاد: نه، فرمایش ایشان در فروعات فقهی ای است که یک فقیه مثل ابوحنیفه دستکاری می‌کند. می‌گوید مرام اهل الیبت چیست؟ ما هم خلاف آن را می‌کنیم تا این‌ها نماس و این‌ها مصدر حکم شرعی نباشند. مسلمانان سراغ اهل الیبت نروند. اما یک جایی که اصلاً دست فقیه نیست، مسأله اجتماع امت اسلام بر یک امر محسوس خارجی است که دیدن ماه است. اینجا یک فقیه مجال پیدا نمی‌کند؛ آن هم در سده های بعدی، چون در زمان خود حضرت امرش مستقر شده بود. اگر او دوباره بخواهد به‌خاطر مخالفت با معصومین یک محل ابتلای مستقر بین همه امت اسلامیه نه فقط فقها، را دستکاری کند ممکن نیست. بعد قسم هم بخورد! ولو من حرفی ندارم که در ذهن شما صفر نباشد، ولی با این توضیحاتی که عرض می‌کنم در ذهن من صفر است. دومین احتمال چه بود؟

شاگرد: عرض کردم احتمال دومی که عامه بر آن بودند این بود که به‌صورت یک قول فقهی نبوده، بلکه به‌صورت یک امر اجتماعی ساری و جاری بوده ای به پشتوانه حکومتی مدتی جاری بوده. این هم احتمالش صفر نیست.

استاد: در مانحن فیه هم تطبیق بفرمایید. الآن با دیدن، ماه بیست و نه روز است ای دائماً سی روز است؟ بازتاب این در خارج -اگر فقه را کنار بگذاریم- یک روال و فرهنگ و رسم بیرونی باشد، جدای از مدیریت جامعه توسط فقه باشد. در مانحن فیه می‌تواند چه طور باشد؟ یعنی اهل الیبت به‌خاطر آن بگویند ماه سی روز است؟

شاگرد: نه به‌خاطر آن. به‌خاطر این‌که فضای حکومتی و فضای اجتماعی حاکم کرده که هر ماه مبارک سی روز باشد. حضرات به‌خاطر تقیه از این آن روایات را فرموده‌اند.

استاد: خب دراین‌صورت باید یک شاهد ولو ضعیف در تاریخ داشته باشیم.

شاگرد: من احتمال ثبوتی را عرض می‌کنم. بله در اثبات و مانحن فیه نیاز به شاهد داریم.

استاد: حرفی نیست. اما صحبت سر این است که چون بین شیعه بحث داغی بوده، آن هم در اوائل کار؛ در قرن چهارم بود که این بحث داغ شده. رساله‌ای اولی که مرحوم مفید نوشتند در قرن چهارم بوده. در آن زمان یک استیعابی نسبت به اقوال علماء شیعه و کارهایی که اهل‌سنت داشتند صورت گرفته است. چرا؟ هم قرب زمان داشتند، و هم بین دو طائفه مهم بحث داغی بوده. هر دو هم علماء مهمی بودند؛ مثل جعفر بن قولویه. بنابراین اگر این چیزی بود برای رد و ایراد علیه هم نشان می‌دادند. یعنی اسمش را می‌برد.

شاگرد: عرض کردم که احتمالش در ذهنم صفر نیست. مخصوصاً که بحث را کلی مطرح می‌کنید. در اینجا ممکن است احتمالش به صفر میل کند اما در جاهای دیگر ممکن است بیاید. شاید نیاز باشد...

استاد: بله، کلی حرف ایشان را قبول داریم. مواردی هست که القاء خلاف سبب نجات شیعه است. القاء خلاف سبب این است که اهل‌سنت علیه اهل البیت علیهم‌السلام حرف نزنند.

شاگرد: ای آن چیزی که خلاف حکم خدا است در اجتماع مستقر نشود.

استاد: بله، القاء خلاف بکنند که آن‌ها دارند خلاف حکم خدا را می‌گویند و حال این‌که در مانحن فیه اگر ماه بیست و نه روز باشد خلاف حکم خدا است؟! پس صاحب حدائق چطور می‌گویند حکم خدا این است؟! می‌گویند اظهر این است... .

شاگرد: در این احتمال اول، یک چیزی که خلاف حکم خدا تبیین می‌شود تا اگر آن‌ها بخواهند لج کنند، این را لج کنند. و آن چیزی که حکم الله واقعی است در جامعه جاری شود. این یک احتمال است که برای حفظ دین خدا است.

شاگرد۲: یک احتمال که در بحث شاید خیلی بعید نباشد این است که یکی از انجاء تقیه این است که آن‌ها با جریان فقه شیعه به نحو قوی مشکل داشتند. و الّا اگر می‌دیدند این فقه یک فقه ضعیفی است؛ یعنی گاهی وقت‌ها اقوالی را القاء می‌کردند تا در اذهان رواج پیدا کند... . اتفاقا طرفدار این بودند که شیعه این‌ها را بگوید. حضرات القاء خلافی به این صورت داشتند.

شاگرد: قول بیّن البطلان بگویند؟

شاگرد۲: بله، بگویند سخیف است و آن را رها کنند. خیلی عجیب غریب نیست درفضای تقیه.

شاگرد۳: ظاهراً اشکال شما هنوز در فضای دیدگاه مشهور به تقیه است. یعنی اصلاً فرمایش صاحب حدائق این است که اهل البیت می‌خواهند همان جا اختلافی بیاندازند تا مردم ببینند شیعه متحد نیست. و لذا یک جمعیت معتنابهی نیست تا بخواهند علیه آن‌ها کاری کنند.

استاد: نه، من عین عبارت ایشان را خواندم. ایشان فرمودند وقتی اختلاف را انداختند آن وقت این قول امام محقق می‌شود. قول امام علیه حرف خودشان است. «ولو اجتمعتم علی امر واحد»؛ که بگویید ماه ناقص است و وقتی در بیست و نهم دیدیم تمام است، همه مسلمانان همین را می‌گویند. اگر

اجتماع کنید مردم شما را علیه ما اهل البیت تصدیق میکنند. میگویند اهل البیت هم قائل به این هستند که ماه بیست و نه روز میشود. خب بگویند.

شاگرد۳: میدانند این جمعیت شیعه همه متحد به یک نظر شدهاند. پس معلوم میشود که اینها یک فقه منسجم دارند. ما نمیخواهیم منسجم باشند تا احساس خطر کنند ازجانب شما.

استاد: ببینید میگوییم اهلبیت میخواهند بین شیعه اختلاف بیاندازند. میگویند بعضی از شیعه میگویند خدا نیست و عدهای دیگر میگویند خدا هست. عجب اختلاف خوبی انداختهایم! میگویند ببینید شیعه چقدر متشتت هستند!

شاگرد: نه به این صورت، بلکه در فقه اختلاف داشته باشند.

شاگرد۲: بحث در یک مرحله قبل است. یعنی نمیدانند شیعه هستید، نه اینکه میدانند شیعه هستید و حال اتحاد شما را نفهمند. «لصدقکم الناس علینا» یعنی برای حفظ این است که معلوم نشود شیعه ها چه کسانی هستند.

استاد: وقتی یک امری اسلامی است، همه مسلمین بر آن اتفاق دارند، شما میگویید اختلاف بیاندازیم تا نشناسند؟!

شاگرد۲: من موید عرض شما هستم. میخواهم عرض کنم آقایان که سراغ اتحاد شیعه میروند، اشتباه است. حضرات میفرمایند کاری کنید که به شیعه بودن شناخته نشوید. نه اینکه فرض کنیم مسلّم شیعه هستند و فقط میخواهیم اینها یک طایفهای هستند که با هم اختلاف دارند.

استاد: در مانحن فیه آن چه که خود صاحب حدائق قبول دارند حکم خدا است... .

شاگرد: فرض این است که شیعه شناخته شده است. محمد بن مسلم و زراره به شیعه بودن شناخته شده بودند. حضرت میخواهند شیعه را طوری جلوه بدهند که نیازی نیست از خبر اینها احساس خطر کنیم. چون اینها خودشان با هم اختلاف دارند. و الّا اصل اینکه جامعه شیعه در آن زمان بوده قابل انکار نیست. یک ارکانی داشتند، یک شخصیتهای شناخته شدهای داشتند.

استاد: اینکه شما گفتید یک کلی بود. این کلی را ایشان گفته اند. فی الجمله هم که درست است. بعد میگویند «و المرء ماهنا کذلک».

شاگرد: خب وقتی همه بر یک نظر متفق هستند، اگر جماعت دیگری حرف دیگری بزنند، معلوم میشود که اینها آدمهای پرتی هستند. لذا نیازی نیست از قبل اینها احساس خطر کنیم.

شاگرد۲: اشکال شما به این چیست؟

استاد: اشکال من این است: در مانحن فیه که میگویند «المرء ماهنا کذلک»... .

شاگرد۲: مشکل این تقیه چیست؟

شاگرد۲: با این اختلاف اصل شیعه در خطر میافتد.

استاد: اینکه بدتر میشود. بهخاطر اینکه میگویند این هایی که سی روز میگویند، شیخ صدوق که میگوید تقیه کنید را بکشید. چرا؟ خلاف اجماع مسلمین حرف میزنند.

شاگرد۲: به صرف اینکه یک طایفه‌ای هستند که در بعضی از مسائل فرعی با هم اختلاف دارند و منسجم نیستند را رها کنید و کاری به آن نداشته باشید. سلطنتی و خود عامه اینطور بودند؟!

شاگرد۳: سیاست‌های اجتماعی خیلی غامض است. طرحی که ایشان می‌فرمایند یک وجهش است. در روایات هم خیلی نمی‌توان مطالب را سریع درآورد.

استاد: در روایات علیه اهلسنت دارند قسم می‌خورند. تکذیب می‌کنند.

شاگرد۳: بله، این یک سیاست است. سیاست دیگر همانی است که آقایان می‌گویند. مثلاً یک شیعه دیوانه شناخته شود. حضرت پیام دادند که اگر به اینجا آمدی این کار را انجام بده. سوار چوپ شد و می‌گفت مات فلان. گفتند دیوانه شده و رها شده. یعنی سیاست این بوده ولی اینکه کدام یک از اینها بوده، معلوم نیست.

استاد: اگر حضرت می‌گفتند کاری شود که جابر دیوانه شود و خودش هم باورش شود که دیوانه است. این حرف شما بر مانحن فیه تطبیق پیدا می‌کرد. جابر که خودش می‌دانست دیوانه نیست. ادای دیوانه‌ها را در می‌آورد. عده‌ای از شیعه اگر بگویند ادای سی روز را در بیاوری... .

شاگرد: علی بن یقطین فکر می‌کرد وضویش صحیح است. ولی اختلاف انداختند.

استاد: ابدا. اصلاً فکر نمی کرد وضویش صحیح است. می‌گفت چون امام به من گفته این انجام می‌دهم.

شاگرد: حالا اگر بر فرض فکر می‌کرد وضویش صحیح است. یک فردی است که به اشتباه می‌افتد ولی جانش حفظ می‌شود.

استاد: اینجا که برعکس است. در اینجا جانش بر خطر می‌افتد.

شاگرد: همیشه قائلین به اقوال نادرست در جامعه هستند. همه را که نمی کشند. شیعه اگر احساس نکند که این قول نادرستش یک قول معتد به است، وقتی این احساس را نکنند لزوماً با او برخورد نمی‌کنند.

شاگرد۲: به صرف اینکه در یک مسأله فرعی با هم اختلاف بکنند، جانشان حفظ نمی‌شود. در مسائل اصلی که بدتر شناخته می‌شوند. در مسائل اصلی مشکل دارند. در خلافت، در ولایت، در لعن و ... مشکل می‌شود. به صرف اینکه اختلاف بیاندازیم و آنها بگویند جماعت متشتتی هستند و در چهار تا مسئله فرعی با هم اختلاف دارند... .

بازبینی #1
ایجاد شده 21 آوریل 2026 11:52:54 توسط ... .
به روزرسانی شده 21 آوریل 2026 13:06:40 توسط ... .